

کی بود؟

خانم معلم پرسید: ((بچه‌ها کی کاغذ بیسکویتش را توی راهرو انداخته؟))

من به بچه‌ها نگاه کردم. این طرف و آن طرف و پشت سرم. هیچ کس دستش را بلند نکرد.

خانم معلم گفت: ((خب؟)) دستم را بلند کردم و گفتم اجازه خانم؟ من می‌دانم کی اینکار را کرده

است.)) هه‌ی بچه‌ها به من نگاه کردند. فکر کنم کمی قرمز شدم. گفتم: ((می‌توانم بیایم و

یواشکی بگویم.))

خانم معلم خندید و گفت: ((لازم نیست به من بگویی. زود برو کاغذ را بردار و توی سطل

بیانداز. بعد از زنگ هم به خودش بگو کار قشنگی نکرده.))

گفتم: ((چشم.))

دویدم و کاغذ را برداشتم. آنرا توی سطل انداختم و زود سر جایم برگشتم. لازم نبود تا آخر

زنگ صبر کنم. یواشکی توی دلم گفتم: ((خب شنیدی که خانم معلم چی گفت!))